



فصلنامه علمی - پژوهشی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۵، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۸، صفحات ۳۰۶-۲۸۱

مطالعه موردی

## معرفی پژوهش‌های بین‌المللی حوزه سیاست‌گذاری: مطالعه موردی مجله مطالعات سیاست‌گذاری

پرویز دلیرپور<sup>۱</sup>

استادیار علوم سیاسی دانشگاه پیام نور

(تاریخ دریافت: ۹۸/۴/۱۶ - تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۱۰)

### چکیده

هفت مقاله حاضر از مجله مطالعات سیاست‌گذاری آسماره چهارم، ۲۰۱۹، انتخاب و تلاش شده است آخرین دستاوردهای مقالات با بررسی روش‌شناسی مقالات همچنین نتیجه‌گیری و پیشنهاداتی که برای سیاست‌گذاری مطرح کرده‌اند، مورد بررسی قرار گیرد. همچنین چکیده مقالات جهت اشراف کامل‌تر خوانندگان به طور کامل در ابتدای هر مقاله قرار داده شده است. هفت مقاله حاضر، موضوعات متنوعی از پویولیسیم گرفته تا نقش پدر در امر کودکیاری را در بر می‌گیرند.

**واژگان کلیدی:** مرور نظام‌مند، روش تحقیق، توصیه‌های سیاست‌گذاری.

1 Email: Parvizdalirpoor@gmail.com نویسنده مسئول - 1

2 Policy Studies, 6 issues per year, IF: 0.714

### مقدمه

این مقاله با هدف بررسی نظام‌مند هفت پژوهش انجام شده در زمینه سیاستگذاری در حوزه‌های مختلف و آشنایی با آخرین ابزارهای جستجو و متدهای تحلیل در بین مقالات معتبر فصلنامه مطالعات سیاستگذاری شماره چهارم ۲۰۱۹ به نگارش درآمده است. در این شماره، در مجموع هفت مقاله در زمینه‌های مختلف به نگارش درآمده‌اند که از حیث ابزارهای و متدهای تحقیق تنوع زیادی را نشان می‌دهند لیکن ترکیب بسیار قوی روش‌های کمی و کیفی در تحلیل تقریباً در هر هفت مقاله بسیار جالب توجه است. مشخصه دیگر این مقالات توصیه‌های کاربردی جدی و دقیق آنها در عرصه سیاستگذاری با اتکا به آخرین دستاوردهای قابل شناسایی در هر حوزه (از آمار گرفته تا روانشناسی) و خصوصیت میان‌رشته‌ای آنهاست. ذیلاً هفت مقاله مذکور به ترتیب مورد بررسی قرار می‌گیرند:

### مقاله نخست: پوپولیسم؟ احزاب کوچک و مستقل‌ها در پارلمان فدرال

استرالیا: ۲۰۱۶-۱۹۴۵ نویسنده: دوگالد مونرو

**چکیده:** انتخاب چهار نماینده از حزب ملت یکپارچه در انتخابات فدرال استرالیا ۲۰۱۶، را می‌توان بخشی از خیزش جهانشمول جنبشهای پوپولیستی محسوب نمود که جریانهای نهادینه سیاست را به باد انتقاد گرفته، تکثرگرایی را مردود شمرده، تلقی یکپارچه‌ای از مفهوم "مردم" القا نموده و مدعی‌اند نماینده مردم هستند. نتیجه هر چه باشد نیک روشن است که رای‌دهندگان استرالیایی همچون سایر جاها، در صد یافتن جایگزین‌هایی برای احزاب بزرگ بوده‌اند. لیکن آنچه کمتر آشکار است این پرسش است که آیا این تغییر آراء مردمی را می‌توان در راستای گرایش به پوپولیسم تفسیر نمود یا نه. استرالیا مورد مطالعاتی خوبی است که نشان می‌دهد سیستم انتخاباتی این کشور مسیر راهیابی مستقل‌ها و احزاب کوچک‌تر به پارلمان را نسبتاً هموار می‌سازد. این مقاله به بررسی تمامی کاندیداهای مستقل و احزاب کوچکتری که در انتخابات سال ۲۰۱۶ و در انتخابات فدرال استرالیا سابقاً به موفقیت رسیدند می‌پردازد تا نشان دهد آیا جایگزین‌های برگزیده شده برای احزاب عمده عرصه سیاست این کشور از ۱۹۴۵ تا کنون را می‌توان در قالب مدل‌های پوپولیستی ضد تکثرگرایی گنجانید یا خیر. به هر حال، بخشی از این عده نمایندگان منتخب چالشی در برابر ادعاهای انتخاباتی احزاب عمده ایجاد می‌کنند. در نتیجه‌گیری، نویسنده به بررسی مضامین این یافته‌ها برای دموکراسی نمایندگی می‌پردازد.

روش و الگوی تحلیل: در این گزارش نویسنده تاریخ احزاب کوچک و مستقل‌های راه‌یافته به پارلمان فدرال استرالیا را بعد از جنگ جهانی دوم تا کنون، (بر حسب شعارها و وعده‌های مستقل، فراگیر و حزبی) به کمک آمار بررسی کرده و نشان می‌دهد که بخش معناداری از انتخاب‌کنندگان استرالیایی، جایگزین‌هایی را برای احزاب سیاسی عمده ترجیح داده‌اند.

مرور اجمالی شواهد عملی: در نظام انتخاباتی استرالیا در مقایسه با نظام‌هایی که از روش اکثریتی استفاده می‌کنند احزاب کوچک و مستقل نیز قادر به کسب موفقیت‌هایی میشوند. لذا موفقیت احزاب کوچک‌تر و نامزدهای مستقل در استرالیا پدیده تازه‌ای نیست. این گونه نمایندگان در ۱۹۴۶، ۱۹۴۹ و ۱۹۶۶ به پارلمان راه یافتند و از ۱۹۹۰ نیز در هر انتخابات دست کم یک نفر از این طیف و حداکثر پنج تن در یک انتخابات به پارلمان راه یافتند (در ۱۹۹۶، ۲۰۱۳ و ۲۰۱۶). بررسی کلی این گونه احزاب نشان می‌دهد که طیف وسیع و متنوعی از این نوع نامزدها به پارلمان فدرال استرالیا راه یافته‌اند. چهار طیف کلی عبارتند از:

۱) کسانی که طرفدار مسائل عام هستند ولی ایدئولوژیهای متفاوتی از احزاب کوچک دارند؛ حزب لیبرال دموکراتیک و حزب کارگر دموکراتیک

۲) کسانی که طرفدار موضوعی واحد یک موضوعات محدودی هستند مانند حزب یک ملت (این حزب مدعی «بوم‌گرایی» و نمایندگی «استرالیایی‌ها» است. احزاب دیگر در این مجموعه حزب اول خانواده همچنین حزب خلع سلاح هسته‌ای و حزب اتحاد پالمر و سبزها می‌باشد. اینها اگرچه شعارهای پوپولیستی با تمرکز بر موضوع واحد سر می‌دهند لیکن موضع ضد نخبه‌گرایانه‌ای اتخاذ نکرده‌اند. نامزدهای مستقل این طیف نیز چنین موضعی دارا هستند.

۳) کسانی که مدعی نمایندگی کردن منافع یک ناحیه جغرافیایی خاص (حوزه نمایندگی یا ایالت خاصی) هستند. ۱۵ نماینده مستقل راه‌یافته به پارلمان بین ۱۹۴۵ تا ۲۰۱۶ از این گروه هستند. اینان شعارهایی مانند استفاده از زبان محلی، یا ارجحیت مسائل محلی بر امور ملی بر اساس منافع رای‌دهندگان سر می‌داده‌اند.

۴) کسانی که مدعی‌اند به عنوان «میانجی‌گر صادق» یا «حزب اعتدال‌گرا» بین احزاب عمده و بزرگ به خصوص در سنا فعالیت می‌کنند. این احزاب و مستقل‌ها به مثابه اعتدال‌گرا خود را معرفی کرده و به جای این که به دنبال سیاستهای از پیش تعیین شده باشند، مدعی‌اند می‌خواهند فرایندها و فعالیتهای دولت حاکم را تعدیل سازند.

نویسنده مدعیست اینها هیچکدام دال بر حرکت‌های پوپولیستی نیست لیکن دال بر ناراضیاتی از نحوه عملکرد و سیاستهای احزاب عمده در استرالیا بوده اعتراضی علیه وضع موجود به شمار می‌رود.

**نتیجه‌گیری و پیشنهادات برای سیاستگذاری:** به زعم نویسندگان، غلبه احزاب کوچک و نمایندگان مستقل بر نامزدان احزاب بزرگ استرالیا پدیده جدیدی نیست و سابقه آن به دهه ۱۹۷۰ و حتی قبل از آن باز می‌گردد. گرچه ممکن است رای‌دهندگان به نفع این نامزدان، نظری مخالف با سیاستهای احزاب عمده داشته‌اند، ولی نمی‌توان این نوع رای‌دهی را الزاما نه گفتن مردم به این گونه سیاستها، یا نظام سیاسی یا برداشتهای تکثرگرایانه از دموکراسی به شمار آورد. حمایت از نامزدان طرفدار حل مشکلات محلی، نامزدان مرکزگرا، و اکثر مستقل‌ها یا نامزدان طرفدار حل مشکلات خرد، در واقع به منزله حمایت رای‌دهندگان از جایگزین‌هایی است که در مقابل وعده‌های احزاب بزرگ پیشنهاد می‌شوند اما به منزله رد و نفی نظام سیاسی نیست. اکثر رای‌دهندگان به نفع شعار پوپولیستی "ما مردم واحد" رای نمی‌داده‌اند. گرچه اکثر جایگزین‌های احزاب بزرگ دموکراسی نمایندگی یا مفاهیم تکثرگرایانه از دموکراسی را نفی و انکار نکرده‌اند ولی تعداد اندکی از احزاب کوچک‌تر و مستقل‌ها چالشی در مقابل احزاب بزرگ به حساب می‌آیند زیرا این گونه نامزدها سیاستهای فراتر از حوزه نمایندگی خود را دنبال نمی‌کنند و از این رو با مدل ارتباط سیاستگذاری با احزاب بزرگ مطابقت نمی‌کنند. احزاب عمده برای آن که بتوانند با احزاب کوچک‌تر یا مستقل‌های "مرکزگرا" یا طرفداران دستورکارهای واحد یا محدود سازگار شوند، ناگزیرند بپذیرند که سیاستهای از پیش تعیین شده آنها الزاما قابل اجرا نبوده‌اند. برای سازگار شدن با شرایطی که موجب انتخاب نامزدان طرفدار "منافع محلی" می‌شود احزاب بزرگ باید از نامزدهایی با هویت محلی استفاده کنند و از انضباط حزبی خود اندکی بکاهند تا اعضای محلی حزب بتوانند مطابق با منافع محلی موکلان خود سخن گفته و ابراز نظر کنند. اگر احزاب عمده نخواهند یا نتوانند با شرایط تطبیق یابند، آنگاه شاید حمایت از احزاب کوچک‌تر و مستقل‌ها تداوم یافته و حتی افزایش یابد. نویسندگان مقاله برآنند که اگر احزاب بزرگ استرالیا خواهان آینده روشنی برای خود هستند باید در وعده‌های انتخاباتی، استراتژی مبارزاتی، و سیاست‌های گزینش نامزدهای حزبی بازبینی کنند.

#### **مقاله دوم: ارزیابی موفقیت و شکست سیاستگذاری: گروه‌های هدف، مقاصد و فرایندها<sup>۴</sup>**

**نویسندگان:** فیلیپ بگلی، کاترین بوهل، هیو بوهل، اندرو دفتی، جن گوردن، کیسا هینکاینن، بن کیسی، استیو مک‌کی و جرارد استرینج

4 - Assessing Policy Success and Failure: Targets, Aims and Processes; By Philip Begley, Catherine Bochel, Hugh Bochel, Andrew Defty, Jan Gordon, Kaisa Hinkkainen, Ben Kisby, Steve McKay & Gerard Strange

**چکیده:** ارزیابی موفقیت و شکست سیاستگذاری چالشی مهم است. نویسندگان این مقاله در صددند تا با انجام دو موردکاوی از سیاستگذاری پارلمانی انگلستان (قانون حداقل دستمزد ۱۹۸۸ و قانون دانشگاه‌ها ۲۰۱۰) به فهم عمیقی از علل دستیابی به موفقیت یا به هزیمت رسیدن سیاستگذاری‌ها برسند. به یاری این دو موردکاوی و با تکیه بر تحقیقات دیگر مولفین، نویسندگان این مقاله می‌کوشند مکانیسم پیچیده موفقیت یا هزیمت سیاستگذاری‌ها را شرح دهند و در این راستا پیشنهاد می‌کنند که با شناخت و تعریف "گروه‌های هدف"، "مقاصد" و فرایندها، میتوان قضاوت‌های منطقی درباره موفقیت نسبی سیاستگذاری انجام داد. نتیجه مقاله آن است که چنین چارچوبی مطلوبیت بالقوه بسیاری دارد.

**روش‌شناسی و الگوی تحلیل:** به لحاظ روش‌شناسی، نویسندگان بحث خود را بر اساس ادبیات موجود و با هدف کمک به ارزیابی علل شکست و هزیمت سیاست‌ها پیش می‌برند و معتقدند در صورتی به درک بهتری از یک سیاست نائل خواهیم شد که هر سیاستی بر حسب گروه‌های مقصد، اهداف و فرایندهای خاص خودش (مانند دو موردکاوی در همین مقاله انجام شده) و نه قضاوت‌های عام و انتزاعی که معمولاً در رابطه با سیاست‌ها انجام می‌شود، ارزیابی گردد. نویسندگان روش پژوهشی خود را به روش ارزیابی "برنامه‌ای" که در پژوهش بونز و هارت (۱۹۹۶) استفاده شده و روش بررسی "عوامل پیچیده‌کننده"<sup>۱۶</sup> که در پژوهش مک‌کانل بکار بسته شده نزدیک می‌دانند و معتقدند در هر ارزیابی از سیاستی باید سه سوال را مد نظر قرار داد. نخست آن که مراد از "سیاست" دقیقاً چیست؟ مثلاً آیا اصطلاح سیاست فقط به مصوبات پارلمان که حاصل ارزیابی مجلس از لوایح قوه مجریه است باید اطلاق شود یا آن که دستورالعمل‌های سایر مراجع رسمی هم "سیاست" محسوب می‌شوند؟ از انتخاب دو نمونه قوانین مصوب قوه مقننه می‌توان دریافت که نویسندگان مقاله فقط مصوبات مجلس را معادل با مفهوم سیاستگذاری تلقی می‌کنند.

مساله دوم آن است که ما اهداف هر سیاست چه هستند؟ هرچند در وهله اول ممکنست اهداف یک سیاست واضح به نظر رسند لیکن دو موردکاوی این مقاله نشان می‌دهد گاه اهداف بدین صراحت و صرافت قابل تعیین نیستند.

سوم آن که دقیقاً از موفقیت و شکست یک سیاست در مورد چه کسی حرف می‌زنیم؟ در این رابطه بهترست به جای قضاوت‌های انتزاعی و بیرون از حوزه هدف و مقصد آن سیاست، ارزیابی دقیق‌تر و باریک‌بینانه‌تری داشته باشیم.

مرور اجمالی شواهد عملی: برای ارزیابی میزان موفقیت یک سیاست نویسندگان از سه معیار مقاصد، اهداف و فرایندها استفاده می‌کنند و در این مورد از موردکاوی دو قانون حداقل دستمزد و قانون دانشگاه‌ها در بریتانیا بهره می‌برند:

**اهداف:** نویسندگان برای شناسایی موفقیت یا هزیمت سیاست‌ها پیشنهاد می‌کنند ابتدا به اهداف سیاست تعیین شده توجه شود: نتایج معینی که نهادهای مسئول در اسناد رسمی مشخص کرده‌اند، یا وجود یک یا دو عنصر مشخص مانند راهکارها و زمانبندی اجرای سیاست، امکان قضاوت عینی در مورد آن سیاست (خواه موفق شده باشد خواهد نشده باشد)، امکان ارزیابی میزان موفقیت سیاست با توجه به نتایج حاصل شده و مقایسه آن با راهکارها یا زمانبندی‌های در نظر گرفته شده.

**مقاصد:** در حالی که اهداف نسبتاً معین هستند، اهداف ممکن است شکل کلی‌تری داشته باشند، مثلاً ادعاهای از سوی وزارتخانه‌ها یا در اسناد رسمی، ادعاهای کلی‌تری بیان شده باشد بدون این که راهکارها و زمانبندی‌های خاصی معین شده باشد؛ معمولاً اهداف واضح هستند ولی با وجود شواهد قوی امکان دارد ضمنی لحاظ شوند؛ نویسندگان از جریان تصویب قانون دانشگاه‌ها یاد می‌کنند که وزارتخانه‌ها مدعی بودند استانداردهای دانشگاه افزایش می‌یابد (هرچند در رابطه با مفهوم و معنای استانداردهایی که در نظر داشتند، صراحت کافی نداشتند) یا این که مدارس و آموزگاران از آزادی بیشتری برخوردار می‌شوند و خدمات‌دهندگان جدیدی قادر می‌شوند مدارس دولتی را اداره کنند. یا طی تصویب قانون ملی حداقل دستمزد، وزرا مدعی بودند که دستمزد کم‌درآمدها افزایش می‌یابد، رقابت آسیب نمی‌بیند و بیکاری افزایش نخواهد یافت.

**فرایندها:** مقصود نویسندگان از فرایندها رویه‌ها یا مکانیسم‌هایی است که حصول اهداف و مقاصد را ممکن می‌گرداند. لذا می‌توان آنها را جزء جدایی‌ناپذیر موفقیت یا هزیمت در مسیر دستیابی به اهداف و مقاصد تلقی نمود. برای نمونه، در قانون ملی حداقل دستمزد، ایجاد مکانیسم‌های اجرا فرایندی اساسی بود ولی در قانون دانشگاه‌ها مجموعه راهکارهای جدیدی که هدف آنها تبدیل آسان‌تر مدارس به دانشگاه‌ها است، فرایند مهمی به شمار می‌آید.

**نتیجه‌گیری و پیشنهادات برای سیاستگذاری:** گرچه در دهه‌های قبلی ادبیات گسترده‌ای در رابطه با علل "شکست" سیاستگذاری‌ها پدید آمده است ولی پژوهش‌های جدیدتر به خصوص اثر مک‌کانل، شالوده‌ای قوی‌تری برای ارزیابی علل شکست و موفقیت سیاستگذاری‌ها به وجود آورده است. نویسندگان مقاله از این جمله مارش و مک‌کانل (۲۰۱۰، ۵۸۱) یاد کرده‌اند که گفته است: "هرچه ابعاد سیاستگذاری بیشتر مورد بررسی قرار گیرند، پیچیدگی‌های معنا دار بیشتری در ارزیابی موفقیت سیاستگذاری نمایان خواهد شد" و گستره عظیم‌تری برای توسعه هر چه

بیشتر اندیشه‌ها و ایده‌ها در این زمینه وجود خواهد داشت. نویسندگان این مقاله مبحث قانونگذاری پارلمانی را به مثابه شکلی از سیاستگذاری مطرح می‌کنند که اگر که کلیدواژه‌هایی مانند "مقاصد"، "اهداف"، و "فرایندها" مورد ارزیابی قرار گیرد می‌تواند تصویر روشن‌تری از میزان موفقیت (یا شکست) سیاستگذاری به ما بدهد و لذا در مقایسه ارزیابی‌های کلی‌تر نسبت به دستاوردهای یک سیاست، مبنای سنجش‌گرانه مناسب‌تریست. علاوه بر قانونگذاری پارلمانی، این رهیافت را می‌توان خصوصا در مورد برخی اشکال و حوزه‌های دیگر سیاستگذاری نیز بکار برد، حوزه‌هایی مانند مساله بهداشت عمومی، که شاید دولتها دستیابی به نتایج ملموس و عینی‌تری را طلب می‌کنند. به رغم این که قانونگذاری پارلمانی شاخص کاملا روشنی برای ارزیابی سیاستگذاریست و به رغم این که احزاب قبل از طرح قوانین در پارلمان، بررسی‌های زیادی در رابطه با آنها انجام می‌دهند ولی مطالعات موردی می‌توانند برخی از چالشهای پیشروی تعیین گروه‌های هدف، مقاصد و فرایندها را افشا کنند. با این حال، نویسندگان مقاله مدعی هستند نشان داده اند که پالایش روش‌های ارزیابی موفقیت‌های یک سیاست امکان‌پذیرست و لذا چنین چارچوبی مطلوبیت بالقوه زیادی دربردارد. کاربست این رهیافت در دو مطالعه موردی حاکی از آنست که ایده مزبور می‌تواند موجب فهم بسیار عمیق‌تری از علل و عوامل موفقیت یا شکست سیاست‌ها گردد.

#### مقاله سوم: بینشهای رفتاری، کاربست روش القا و انتخاب در سیاستگذاری مساله چاقی<sup>۷</sup>

نویسندگان: مارتین اسمیت و نیهان توپراکیران

**چکیده:** از آنجا که چاقی مشکل سلامتی حادشونده‌ای در سطح جهان است، به بخش مهمی از دستورکارهای سیاستگذاری نیز تبدیل شده است. این مقاله طراحی و توسعه مباحث و تدابیر سیاستگذاری در رابطه با چاقی در انگلستان را به بوته آزمون و تحلیل انتقادی می‌گذارد. نویسندگان این مقاله می‌کوشند با به چالش کشیدن روش سیاستهای القایی<sup>۸</sup> فعلی که معطوف به تغییر رویکرد اشخاص است و پرکاربردترین نوع اقتصاد رفتاری در امر سیاستگذاری محسوب می‌شود، بدین گونه مباحث یاری رسانند. استدلال نویسندگان آن است می‌توان ساختار

7 - Behavioural Insights, Nudge and the Choice Environment in Obesity Policy by Martin Smith & Nihan Toprakkiran

۸ - Nudge policies، مفهوم برگرفته از نظریه القا (Nudge) در علوم رفتاری، تئوری سیاسی و علم اقتصاد رفتاری است که روشهایی مانند بازتوانبخشی مثبت و پیشنهادات غیر مستقیم را به عنوان راه‌هایی برای تاثیرگذاری بر رفتار و تصمیم‌گیری گروه‌ها و افراد مطرح می‌سازد. قابل یادآوریست که بحث positive reinforcement یا بازتوانبخشی مثبت نخستین بار توسط بی اف اسکینر مطرح شد. بازتوانبخشی مثبت (Positive Reinforcement) را می‌توان این گونه تعریف کرد: هر نوع پاداش یا نتیجه‌ای که باعث شسود دفعات تکرار یک رفتار افزایش پیدا کند یک بازتوانبخش مثبت محسوب می‌شود. بازتوانبخشی مثبت رفتار، یک روش انگیزشی است. به این معنا که سیاستگذار تقویت‌کننده‌های مثبت را پیدا کرده و تلاش میکند به کمک ابزارهای شرطی‌سازی، رفتار مثبت را در گروه یا افراد هدف تقویت کند.

انتخاب‌های اشخاص را از طریق روش القای مثبت تغییر داد ولی اثربخشی کلی چنین سیاست‌هایی محدود خواهد بود زیرا انتخابهای شخصی تحت تاثیر ساختار وسیع تر اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی قرار می‌گیرند و چنین سیاستهایی این ساختارها را نادیده می‌گیرند. نویسندگان منطق بازار آزاد لیبرالی، سودجویی تولیدکنندگان موارد خوراکی و مصرف‌گرایی را از جمله عوامل ساختاری در این زمینه تلقی می‌کنند. سیاست انگلستان در این زمینه بسیار گویاست زیرا محوریت سیاست‌های عملی این کشور در عرصه مزبور، عمدتاً متمرکز بر تغییر انتخاب شخصی افراد است و این در حالیست که شناخت علمی از عوامل ساختاری تعیین‌کننده در مساله چاقی روز به روز افزایش بیشتری می‌یابد و لذا دولت‌ها می‌توانند از تهدیدات بازارهای آزاد و منافع اقتصادی موجود دوری جویند. به نظر نویسندگان، گرچه می‌توان سیاست جدید انگلستان در زمینه افزایش مالیات بر شکر را تغییر مشخصی در امر سیاستگذاری تلقی کرد ولی آشکار است که چنین سیاستی عامیت نداشته و در کلیت امر سیاستگذاری یک استثنا محسوب می‌شود.

**روش و الگوی تحلیل:** به لحاظ روش‌شناسی نویسندگان در بخش نخست ادبیات موجود در مورد ذهنیت‌های رفتاری و کاربرد آنها در سیاستگذاری را با تاکید بر نقش محیط روی رفتار فرد بررسی می‌کنند. همچنین نویسندگان عوامل ساختاری تاثیرگذار بر این عوامل را بررسی می‌کنند. در بخش بعد آنها مناقشات سیاسی (در زمان بلر و کمرون) در رابطه با چاقی و تحولات سیاستگذاری در این حوزه در انگلستان را با بررسی سیستماتیک اسناد جدید و مذاکرات مجلس همچنین ادبیات سیاستگذاری پیرامون بحث سلامت را دنبال می‌کنند.

**مرور اجمالی شواهد عملی:** انگلستان بالاترین آمار چاقی (۲۷٪ در ۲۰۱۵) را در اروپای غربی داراست و همان سال در بین کشورهای OECD رتبه دوم را از نظر اضافه وزن بین کودکان کسب کرده است. طبق پیش‌بینی‌ها تا سال ۲۰۵۰، ۶۰٪ مردان، ۵۰٪ زنان و ۲۵٪ کودکان زیر ۱۶ سال دچار اضافه وزن خواهند بود و انتظار می‌رود هزینه چاقی به عنوان درصدی از هزینه‌های سازمان بهداشت بریتانیا از ۶٪ در ۲۰۰۷ به ۱۳/۹ درصد در ۲۰۵۰ افزایش یابد.

مهمترین دغدغه نویسندگان آن است که سیاستگذاری در این عرصه در بریتانیا بیش از آن که متمرکز بر اصلاح صنایع، روش‌های تولید و برنامه‌های اجتماعی باشد مبتنی بر واگذاری مساله به خود افراد جامعه است برای مثال این جمله بلر در ۲۰۰۴ نقل می‌شود که گفته بود "من مسئول خیلی چیزها هستم ولی نمی‌توانم مردم را لاغرتر کنم" یا در گزارش ۲۰۰۴ کمیته انتخاب سلامت مجلس عوام صرفاً بر اساس علم اقتصاد رفتاری، سیاستها تحلیل می‌شوند و کمتر از ابزارهایی مانند نظامنامه یا حتی مالیات برای اصلاح سیاستها استفاده نمی‌شود.



نویسندگان بر آنند که مثلاً تیم القانات رفتاری که دیوید کمرون در ۲۰۱۰ تشکیل داد عمدتاً از علم اقتصاد رفتاری برای مقابله با امر چاقی استفاده کرد و در گزارشی هدف خود را "کاهش بار مقررات بر کسب و کار و جامعه و حصول ارزان‌تر و موثرتر اهداف سیاستگذاری تا جای ممکن" عنوان نمود که نشان می‌دهد عدم مداخله دولت در اقتصاد نولیبرالی از اولویت بسیار بالاتری برای مسئولان برخوردار بوده است و از این رو، تأکید بر تغییر رفتار افراد با تکیه به روش‌های روانشناختی جایگاه بالاتری را در استراتژی سیاستگذاری به دست آورده است.

**نتیجه‌گیری و پیشنهادات برای سیاستگذاری:** در مجموع، پس بررسی مفصل مناقشات سیاسی و مهمترین مذاکرات مجلس و دولت انگلستان، بر اساس علوم رفتاری و تحلیل میزان تناسب این مذاکرات با واقعیت‌های علمی در رابطه مساله چاقی، نویسندگان نتیجه می‌گیرند محدودیتهایی در سیاستگذاری مبتنی بر القای روانشناختی در حل مسائل پیچیده سلامت و جامعه وجود دارد. نویسندگان با این مفروض کار خود را شروع می‌کنند که انتخابهای انسان بسیار انعطاف‌پذیر بوده و کاملاً مبتنی بر انتخاب بخردانه نیستند، ولی در نهایت بدین نتیجه می‌رسند که القا محیط انتخاب فرد را محدود می‌سازد زیرا بر تصمیمات انسان در بین انتخاب‌های فوری که باید انجام دهد، تأثیر گذارست، سیاستگذاری بر اساس القای روانشناختی به منزله نادیده گرفتن کلیت ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌باشد. بنابراین، خط‌مشی‌های مبتنی بر القا به قدر کافی نمی‌توانند در کنترل نرخ فزاینده چاقی موثر واقع شوند و همچنین نمی‌توان به راحتی آنها را با روش‌ها و سیاستهایی که کمتر در انتخاب‌های فردی مداخله‌جویانه هستند ترکیب نمود و این در حالیست که بر اساس نظریه القا و فلسفه بازار آزاد که حاکم بر سیاستگذاری در انگلستان است، سیاست‌های مداخله‌گرایانه قابل پذیرش نیست. بازار آزاد خود عامل مهمی در پس امر چاقیست زیرا در شرایطی که فعالیت فیزیکی در جامعه روز به روز کاهش می‌یابد، غذاهای پرکالری با استفاده از همین بازار مواد خوراکی به فروش می‌رسند. در حالی که دولت‌ها مبالغ اندکی صرف تشویق رفتارهای مفید به حال سلامت می‌کنند، شرکتی‌هایی وجود دارند که به خاطر سودآوری بسیار زیاد بازار مواد پرکالری مبالغ عظیمی صرف تبلیغ محصولات خود می‌کنند. تکیه بر توافق‌های غیرالزام‌آور با صنایع به منظور پرهیز از مداخله در بازار آزاد در این حوزه به منزله نادیده گرفتن مسئولیت شرکتهای تولیدکننده مواد خوراکی پرکالری و کم‌هزینه در امر سلامت عمومیست و لذا به موفقیت رسیدن چنین توافقاتی دور از انتظار خواهد بود. نویسندگان با بررسی مناقشات و تحولات سیاستگذاری در رابطه با مساله چاقی در انگلستان نشان می‌دهند چه توجیهاتی صرف بازتولید مشروعیت بازار آزاد و قوانین غیرسختگیرانه می‌شود به گونه‌ای با

اتخاذ سیاستی مبتنی بر منطق القای روانشناختی تلاش می‌گردد گناه مساله چاقی بر دوش ضعف افراد و نه ماهیت صنایع تولیدکننده و بازار مواد غذایی انداخته شود. گرچه درک ما از عوامل ساختاری مساله چاقی پیوسته بیشتر می‌شود ولی خط‌مشی‌های کنونی هنوز عمدتاً مبتنی بر سیاست‌هایی است که تغییر رفتار فردی را نشانه رفته‌اند و می‌کوشند برای تغییر رفتار فرد از انگیزش‌ها و هنجارهای روانشناختی سود ببرند. حتی سیاست جدید مالیات بر شکر در این کشور بر اساس مفاهیم القای روانشناختی توجیه شد ولی جامعه شاهد تصویب و اجرای سیاست‌های وسیع‌تر مشابه با آن نبود. نویسندگان اتکای زیاد مقامات دولتی به فلسفه بازار آزاد را عامل اصلی این قضیه بر می‌شمارند. سیاستمداران به جای تغییر ساختاری عظیم در صنایع غذایی صرفاً تغییر انتخاب‌هایی فردی را هدف گرفته‌اند و برای آن که منافع اقتصادی صنایع بزرگ را به مخاطره نیاندازند به تغییر نوع مواد خوراکی تولید شده کاری ندارند. برای مثال، تولید خوراک پرشکر و چرب معمولاً ارزان تمام می‌شود و ذخیره آنها ساده‌ترست و تجارت بین‌المللی آنها راحت‌تر صورت می‌گیرد. به علاوه، آنان به جای اقدام دولتی بر تغییر رفتار فردی و اخلاقی تاکید می‌ورزند تا مبدا مفاهیم لیبرالی انتخاب و بازار آزاد مخدوش گردد. سیاست‌های مبتنی بر القا به دولت‌ها اجازه می‌دهد بدون درافتادن با روابط موجود اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، ادعا کنند دست به کار شده‌اند و به مسائل اجتماعی واکنش نشان داده‌اند. در غرب سیاست‌های رفتاری اصولاً به مثابه نوش‌دارویی برای تمام دردها و ابزاری برای اتخاذ سیاست‌هایی کم‌هزینه و اثربخش تصور می‌شوند. پذیرش وسیع آنها عمدتاً بدان دلیل است که با نظریه انتخاب عقلانی مطابقت داشته‌اند - طبق این نظریه انسانها بازیگرانی عقلانی‌اند ولی گزینه‌های آنها محدوده‌هایی دارد. تعریف مجدد محدوده‌ها در تغییر خط‌مشی‌ها ابزار موثری تلقی می‌شود که می‌تواند بدون مداخلات وسیع در عرصه امور مالی یا اداری به نتایج خوبی منجر شود. بنابراین، سیاست‌های رفتاری به خوبی با حکمرانی در شرایط بد اقتصادی تناسب دارد. به هر روی، این رهیافت دو مساله بنیادین را نادیده می‌گیرد. یکی آن‌که انسانها موجوداتی عقلانی‌اند ولی همیشه در پی بیشینه‌ساختن مطلوبیت‌ها نیستند. آدمیان قادرند در واکنش‌های خود نسبت به ساختار انتخاب‌هایی که پیش روی دارند، تأمل کنند و تغییر کنند. دوم آن‌که، ساختار انتخاب در عرصه‌هایی همچون چاقی بسیار گسترده‌تر از آن چیز است که رفتارگرایان مدعی هستند. رفتارگرایی بر ساختار انتخاب بی‌واسطه و کوتاه‌مدت بازیگران تاکید می‌ورزد و کاری با محیط اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی گسترده‌تری که این تصمیمات در آن گرفته می‌شود، ندارد. در نتیجه، هر سیاست مبتنی بر تغییر رفتار فردی که در واقع مساله اجتماعی بزرگیست احتمالاً اثری بسیار ناچیزتری از آنچه حامیان آنها مدعی هستند، در پی خواهد داشت.

## مقاله چهارم: اشاعه و انتقال سیاستگذاری در عرصه گسترش پهبادهای نظامی:

### موردکاوی آلمان و ایتالیا

نویسندگان: استفان چکولی و متیو کراستون<sup>۱۱</sup>

**چکیده:** وزارت خارجه آمریکا با یک چرخش سیاستگذاری در سال ۲۰۱۵ رهنمودهایی در رابطه با فروش تجهیزات پهبادهای نظامی به سایر کشورها صادر کرد مدت کوتاهی بعد چند توافقنامه صادراتی به امضا رسید. گرچه تحقیقات علمی زیادی به اثرات یا پیامدهای گسترش پهبادهای نظامی پرداخته‌اند لیکن مطالعات چندانی در رابطه با تحلیل اثرات عملی این اشاعه و گسترش انجام نشده است. این مقاله برای بررسی مکانیسم‌های مختلف اشاعه این گونه تجهیزات از نظریه اشاعه همچنین از نظریه انتقال سیاستگذاری<sup>۱۲</sup> استفاده می‌کند و در عین حال به ترتیب از تجربیات کشورهای ایتالیا و آلمان را برای شرح علل همگرایی و واگرایی سیاستگذارهای مختلف در رابطه با اشاعه تجهیزات پهبادی بهره می‌گیرد. گرچه مساله رقابت اصولاً در حوزه‌های خاصی روی می‌دهد ولی شواهد موجود در رابطه با اشاعه پهبادهای نظامی حاکی از آنست که دستاوردهای تحقیقاتی که در زمینه انتقال سیاستگذاری حاصل شده است را می‌توان برای کاهش رقابت بین کشورهای صادرکننده تعمیم داد. در نتیجه می‌توان به تأثیرات متقابل بین مکانیسم‌هایی که باعث اشاعه این گونه تجهیزات می‌شوند (مانند رقابت صادرکننده‌ها) از یک سو و شرایط متفاوت کشورهای صادرکننده از سوی دیگر تمرکز نمود و توضیح داد که این اشاعه ماهیتاً نه تنها غیر سیاسی نیست بلکه ممکن است حتی بنا به مصالح یا اغراض خاصی صورت گیرد.

**روش و الگوی تحلیل:** به لحاظ روش شناسی نویسندگان، از نظریه انتقال سیاستگذاری برای شرح علل همگرایی و واگرایی سیاستهای کشورهای گوناگون صاحب این تکنولوژی بهره گرفته و تلاش می‌کنند با تحلیل عمیق تناسب‌ها و تناقض‌ها در قوانین داخلی و روش‌های اجرایی و حتی رویکردهای حزبی داخلی آلمان و ایتالیا و نقش آمریکا در دوره اوباما همچنین بر اساس عرف‌ها و رویه‌های حقوق بین‌الملل توضیح دهند از چه شیوه‌هایی برای کاهش رقابت بین کشورهای صادرکننده این تکنولوژی می‌توان بهره گرفت.

**مرور اجمالی شواهد عملی:** نویسندگان ایتالیا را به عنوان کشور همگرا و آلمان را به مثابه کشور واگرا در زمینه توافقنامه منع اشاعه پهبادهای نظامی موردکاوی می‌کنند. از این نظر ایتالیا

10 - Diffusion and Policy Transfer in Armed UAV Proliferation: The Cases of Italy and Germany By Stephen Ceccoli and Matthew Crosston

۱۱ - منظور از انتقال سیاستگذاری (Policy transfer) بهره‌گیری از شناخت و دانش به دست آمده نسبت به سیاستها، چیدمانهای اداری، نهادها و ابداعات‌ها در یک منطقه یا کشور (گذشته یا اکنون) برای توسعه و تحول سیاستها، چیدمانهای اداری یا نهادها و ابداعات مطرح شده در کشور یا منطقه‌ای دیگر است (wikipedia.org).

کشوری بوده است که هرچند مقامات آن گاه و بی‌گاه از تمایل خود برای تولید و توسعه مستقل پهبادهای نظامی ولی منبع اصلی تامین نیازهای خود را در این عرصه در درجه اول واردات از آمریکا و سپس اسرائیل قرار داده‌اند. نویسندگان ایتالیا را به عنوان کشور همگرا و آلمان را به مثابه کشور واگرا در زمینه توافقنامه منع اشاعه پهبادهای نظامی موردکاوی می‌کنند. ایتالیا (۱) برای پشتیبانی و پیشبرد مسئولیت مشترک در ناتو و عملیات ائتلاف، (۲) افزایش انعطاف‌پذیری عملیاتی، (۳) افزایش پایداری نیروهای مسلح کشور خواهان استفاده از پهبادهای نظامی بوده است لیکن از این نظر کشوری بوده است که هرچند مقامات آن گاه و بی‌گاه از تمایل خود برای تولید و توسعه مستقل پهبادهای نظامی ولی منبع اصلی تامین نیازهای خود را در این عرصه در درجه اول واردات از آمریکا و سپس اسرائیل قرار داده‌اند. آمریکا نیز خواهان استفاده پایگاه نظامی خود در سیسیل به نام ایستگاه هوانوردی سیگونلا جهت اجرای عملیات پهبادهای مرگبار جنگی بوده و عدم تمایل خود برای تولید و توسعه پهبادهای جنگی توسط اتحادیه اروپا را مکرر گوشزد کرده و توافقنامه‌هایی مانند توافق فروش پهباد (۲۰۱۵) نیز در این زمینه به امضا رسانده است. آلمان نیز مانند ایتالیا، شریکی نیرومند در ائتلاف مقابله با تروریسم جهانی بوده است. آلمان از پهبادهای غیر جنگی ساخت اسرائیل در شمال افغانستان از ۲۰۱۰ بهره می‌گرفته است. لیکن آلمان تمایل به خرید پهبادهای جنگی از آمریکا نشان نداده و از دیدگاه نویسندگان نمونه‌ای از واگرایی این کشور در زمینه عدم اشاعه تجهیزات پهبادی به شمار می‌رود. این تحلیل نه حاصل تمایل آلمان به تولید این گونه پهبادها بلکه حاصل امتناع مطلق آلمان به اعمال زور بوده است که به خودداری این کشور از واردات پهبادهای جنگی از دیگر کشورها خصوصا آمریکا و اسرائیل و عدم شرکت در عملیات نظامی ائتلاف در افغانستان یا سایر کشورهای دستخوش بحران تروریسم منجر شده و از نظر نویسندگان حاکی از واگرایی این کشور از بقیه اعضای اتحادیه اروپا و ناتو است.

**نتیجه‌گیری مقاله و پیشنهادات برای سیاستگذاری:** بر این اساس نویسندگان در سیاست‌های ایتالیا و آلمان شباهتها و همگرایی‌های بسیار با سیاست دفاعی ایالات متحده می‌بینند. با این حال معتقدند در روش برخورد آنها با قضیه بهره‌گیری و گسترش پهبادهای مرگبار، ناهمگرایی‌های بسیاری دیده می‌شود. دولت ایتالیا نه فقط تکنولوژی پهبادها را از آمریکا وارد کرده است بلکه برای سهولت هر چه بیشتر استفاده از این گونه سلاحها از خاک ایتالیا، تغییراتی نیز در آن داده است. البته در نهایت بین ایتالیایی‌ها این تصور وجود دارد که منطق همسویی با آمریکا بر اساس همکاری استوار است زیرا با اتکا به سیاستهای مشترک بهتر می‌توان به منافع متقابل دست یافت. دولت آلمان بر عکس از واردات پهبادهای مرگبار ساخت آمریکا خودداری ورزیده و اصولا

استفاده از این تکنولوژی را قبول ندارد. دولت آلمان همچنان با ماهیت به شدت مخفیانه برنامه همکاری نظامی خود آمریکا در زمینه توسعه برنامه هواپیماهای بدون خلبان آمریکایی مشکل دارد. بنابراین، نویسندگان معتقدند با جمع‌بندی سیاستهای آلمان و ایتالیا می‌توان بر نظر کولین بنت (۱۹۹۱) صحنه گذاشت که می‌گوید "همگرایی در عرصه سیاستگذاری تا حدودی حاصل شرایطی است که باعث به حاشیه رفتن یا خنثی‌شدن دیگر عوامل موجد تفرقه و واگرایی می‌گردند". بنابراین، از نظر آنها گرچه ممکنست در چند کشور بتوان شاهد وجود فرایندهای اشاعه و انتقال در عرصه سیاستگذاری بود لیکن نمی‌توان الزاما شاهد وجود شباهت خاصی در نتایج این فرایند انتقال همچنین دیگر مکانیسم‌های عامل آن بود. نویسندگان مقاله در مورد کاوی‌های خود به شواهدی دال بر وجود مکانیسم‌های یادگیری و فشار هنجاری دست می‌یابند. به نظر آنها شاید مهمتر از همه وجود شواهدی از رقابت در هر مورد مطالعاتی است که البته دقیقا منطبق بر مفاهیم انتقال یا اشاعه در ادبیات علمی سیاستگذاری نیست. هر چند مکانیسم‌های رقابت نوعا محدود به رقابت بین نهادهای سیاستگذار است لیکن شواهدی دال بر اشاعه پهبادهای نظامی حاکی از آنست که تصمیماتی که در نهادهای سیاستگذار سایر کشورها اثرگذارند احتمالا خود تحت تاثیر رقابت بین مقامات صلاحیتدار در امر صادرات پهبادهای نظامی قرار می‌گیرند. با توجه به این‌که پنج کشور از هفت کشور اصلی واردکننده پهبادها از متحدان آمریکا در ناتو می‌باشند، آمار این کشورها عمدتا تحت تاثیر تغییر سیاست آمریکا در ۲۰۱۵ در زمینه صادرات پهبادهای نظامی قرار گرفته است. در این رابطه می‌توان نظریه اشاعه و نظریه انتقال سیاستگذاری را به عنوان چارچوب تحلیلی ارزشمندی برای تبیین علل گسترش پهبادهای نظامی بکار بست و بر این مبنا رهنمودهایی برای نوع بهره‌گیری از این تکنولوژی ارائه کرد. هرچند گاهی دولت اوپاما به خاطر آنچه سیاست "هدایت از پشت‌سر" می‌گفتند، مورد انتقاد واقع می‌شد ولی برتری فعلی آمریکا در تولید پهبادهای نظامی، فرصت مناسبی در اختیار ما می‌گذارد تا عوامل اشاعه و مکانیسم انتقال سیاستگذاری همچنین بازنگری رهبری نظامی جهانی آمریکا در رابطه با استفاده محدود و گسترش این تکنولوژی به سایر کشورها را بررسی نماییم. گاسترسون (۲۰۱۴) نظر هوشمندانه‌ای در این رابطه بیان کرده، وی گفته است "ظهور پهبادها، جعبه پاندورا را پیش روی ما گشوده است که ما در کشف اسرار آن تازه در شروع کار هستیم". از این رو، رسیدن به انتخاب‌های راهبردی پیش‌رو با توجه به اشاعه قابلیت‌های مرگبار پهبادها مستلزم سیاستگذاری دقیق و موشکافی تحلیلی است. ظاهرا موشکافی دقیق به خصوص به ما می‌آموزد که "پهبادها فقط الزاما ماموریت‌های کنونی را برآورده نمی‌سازند: آنها الزامات جدید و پیش‌بینی‌نشده‌ای می‌آفرینند و در آینده نیز چنین خواهد بود". این یافته‌ها همچنین فراخوانهای

بسیاری برای پژوهش‌های علمی آینده در رابطه با اشاعه پهادهای نظامی پدید می‌آورند. از دید اقتصاد سیاسی، می‌دانیم که فعلا چند کشور محدود صاحب تکنولوژی تولید و صدور پهادهای نظامی هستند. اگر این واقعیت را در کنار ماهیت عملا بازی حاصل جمع صفر فروش تسلیحات در سطح جهان در نظر بگیریم آن‌گاه می‌توانیم اهمیت "رقابت" در زمینه صدور این گونه محصولات را دریابیم. برای مثال، در حالی که صنایع دولتی هوا-فضای اسرائیل در صادرات پهباد شهره است ولی دو شرکت دولتی چینی هم به کار صادرات پهادهای اکتشافی و جنگی مشغول هستند. در ۲۰۱۱، (قبل از تغییر سیاست صادراتی آمریکا در مورد پهادهای نظامی) واشینگتن پست از یک نماینده صنایع هواپرد نظامی چینی نقل قول کرد که معترف شد "آمریکا خیلی در صدور پهادهای جنگی فعال نیست بنابراین ما داریم از امتیاز این خلا در بازار استفاده می‌کنیم. دلیل اصلی تقاضای حیرت‌انگیز در این بازار بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر است". نویسندگان مدعی‌اند به جای بررسی رقابت بین واردکنندگان باید به بررسی رقابت بین صادرکنندگان این تکنولوژی همت گماشت. گسترش اخیر صدور پهادهای نظامی ارزان و سهل‌الوصول ساخت چین همچنین اسرائیل و پهادهای ساخت روسیه که به پاکستان، ایران، عراق، نیجریه، سومالی و آفریقای جنوبی صادر می‌شود حاکی از وجود فرصتهایی برای مطالعه مکانیسم‌های پنهان رقابت نه از سوی کشورهای واردکننده (که بررسی‌های قبلی بر آن تاکید می‌ورزیدند) بلکه از سوی کشورهای صادرکننده می‌باشد. از این دیدگاه، فرصتی هم به وجود می‌آید تا بتوان ناکامی از دید نویسندگان تاسف‌بار کشورهای غربی در همگرایی راهبردهای سیاستگذاری در این زمینه را با عنایت به علل و عواملی خارج از دنیای غرب بررسی کرد. از سوی دیگر، هر کشور خواهان خرید پهادهای نظامی ساخت آمریکا قادر به خرید نیست لذا باید به تاثیرگذاری این سیاست آمریکا به کشورهای دیگر تاکید گذاشت. برای مثال، عدم امکان خرید از آمریکا، بعضی کشورها مانند اردن را به خرید پهباد از اسرائیل تشویق کرد و پاکستان نیز در این زمینه به چین و ارتقای تکنولوژی داخلی روی آورد. آمریکا حتی حاضر نشد به ترکیه که عضو ناتو نیز می‌باشد، پهادهای پیشرفته نظامی بفروشد. سرانجام، این قضیه امکان دیگری فراهم می‌آورد تا مضامین صدور پهادهای نظامی را با عمق بیشتری بررسی کنیم. برای مثال، گسترش اخیر این تکنولوژی حتی چارچوب کنونی قوانین بین‌المللی صدور پهادهای نظامی، به خصوص رژیم کنترل تکنولوژی موشکی ۱۹۸۷ را به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد این چارچوب چندان برای جلوگیری از گسترش این نوع تسلیحات، روزآمد و کارآمد نیست و حتی از این دید باید آن را بیشتر به تعهدی سیاسی و نه الزام حقوق بین‌المللی تعبیر کرد. در نهایت، نویسندگان به استفاده مسئولانه از این تکنولوژی تاکید گذاشته و معتقدند جلوگیری از اشاعه هر چه بیشتر تکنولوژی

پهادهای نظامی با توسل به همگرایی در عرصه سیاستگذاری و موشکافی نظری در این زمینه امری ممکن خواهد بود.

### مقاله پنجم: بازبینی معمای اسلحه در برابر کره. آیا اسپانیا در اجرای سیاست‌های عمومی متفاوت بوده است؟ دفاع، رشد و آموزش<sup>۱۲</sup>

نویسندگان: خوزه جورادو سانچر و خوان آنجل جیمز مارتین

**چکیده:** طی چند دهه گذشته بررسی‌های متعددی را در مورد مبادله اسلحه با کره صورت گرفته است که اصطلاحاً به معنی صرف هزینه‌های دفاعی در بخش هزینه‌های اجتماعیست. شگفت‌آور است که هنوز هیچ محققى وضعیت اسپانیا را بررسی نکرده است. پژوهشهایی که سابقاً در مورد سایر کشورها انجام شده است شواهد متقن و قابل اعتمادی در رابطه با اثرات مثبت یا منفی هزینه‌های نظامی روی هزینه‌های اجتماعی در اختیار ما نمی‌گذارد. نویسندگان این مقاله به قصد شناسایی فرایندهای سیاستگذاری در دورنمای تاریخی آن، می‌کوشند این مساله را به بوته آزمون گذارند که آیا هزینه‌های دولتی در بخش دفاعی اثر مثبت یا منفی در هزینه‌های بخش آموزش اسپانیای سده بیستم داشته است یا خیر. نتایج آنها حکایت از هر دو اثرات مستقیم و غیر مستقیم در این رابطه می‌کند و به ویژه به وضوح نشان می‌دهد بین سال دوم و پنجم افزایش هزینه‌های نظامی، بودجه بخش آموزشی تحت تاثیر عواقب منفی هزینه‌های نظامی قرار گرفته است.

**روش و الگوی تحلیل:** نویسندگان برای شناسایی رابطه تجربی بین آموزش و هزینه‌های نظامی از مدل خود-رگرسیون برداری<sup>۱۳</sup> استفاده می‌کنند که منتز و هوانگ (۱۹۹۱) تحت عنوان مدل تاثیر غیر مستقیم تغییراتی در آن ایجاد کرده و از آزمون علیت گرینجر نیز برای تحلیل میزان اعتبار و قوت نتایج خود سود می‌برند. به گفته نویسندگان، مدل تاثیر غیر مستقیم منتز و هوانگ به ما امکان می‌دهد اثر مستقیم و آنی هزینه‌های دفاعی بر بودجه آموزش را از تاثیر غیر مستقیم آن جدا سازیم. به نظر منتز و هوانگ، برای شناسایی رابطه بین دو متغیر لازم است هر دو اثر مستقیم و غیر مستقیم لحاظ شود. برای توصیف تاثیرات غیر مستقیم، این دو مولف استدلال می‌کنند که هرگاه هزینه‌های نظامی افزایش یابد، سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد. این برد و باخت از یک سو به این دلیل روی می‌دهد که هزینه‌های نظامی و سرمایه‌گذاری بر سر بخش غیر مصرفی کل قابلیت تولیدی اقتصادی با یکدیگر رقابت می‌کنند و از سوی دیگر، به این دلیل

12 - Revisiting the guns vs butter dilemma. Was Spain different in the implementation of public policies? Defence, growth and education; By: José Jurado-Sánchez & Juan-Angel Jiménez-Martín

13 - Vector Autoregressive (VAR)

است که مصرف خصوصی و همچنین مصرف عمومی بخش غیر نظامی مسئول بیش از نیمی از کل برون داد نظام اقتصادی است که هر دو در برابر کاهش بودجه به شدت مقاومت می‌کنند. به علاوه، افزایش هزینه‌های دفاعی می‌تواند به اخذ مالیات‌های بیشتر یا استقراض دولتی بیانجامد در حالی که اینها منابع مالی هستند که اگر خرج هزینه‌های نظامی نشوند، ممکن است صرف سرمایه‌گذاری شوند. بر اساس مدل مینتز و هوانگ که مولفان برای تحلیل رابطه فوق آن را بکار بسته‌اند، یک دستگاه سه معادله‌ای برای تحلیل اثرات مستقیم و غیر مستقیم هزینه‌های نظامی بر برنامه‌های رفاهی پیشنهاد می‌شود. اولین مساله، تاثیر مستقیم است که مقصود از آن هزینه فرصت بالای مخارج نظامی است زیرا منابع کمیاب صرف این مخارج می‌گردد که در غیر این صورت می‌توانست به شکل موثرتر در بخش آموزش بکار گرفته شود. دومین مساله، اثرات غیر مستقیمی است که هزینه‌های نظامی بر کاهش سرمایه‌گذاری باقی می‌گذارد. مخارج نظامی ممکنست باعث هرز رفتن مخارج بالقوه خصوصی و عمومی گردد و بدین سان موجب کاهش رشد اقتصادی شده و اثر منفی بر مخارج رفاهی باقی بگذارد. در مدل مینتز و هوانگ ضمن پیشنهاد رابطه‌هایی برای تحلیل مسائل فوق، در طریق معادله‌ای که نام آن را معادله هزینه آموزش گذاشته‌اند، به تحلیل اثرات مستقیم و غیر مستقیم هزینه‌های نظامی بر آموزش می‌پردازند.

**مرور اجمالی شواهد عملی:** عمده حجم این مقاله به تحلیل روشی آماری خاصی می‌پردازد که نویسندگان در تحلیل خود بکار برده‌اند. ارائه شواهد عملی از رابطه متقابل افزایش یا کاهش هزینه‌های نظامی با بخش آموزشی یا عمومی حدود سه صفحه از مقاله ۲۴ صفحه‌ای را در بر می‌گیرد که عمدتاً به داده‌های سالانه از ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰ از الف. سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی، ب. تولید ناخالص داخلی به قیمت بازار، پ. برون‌داد کسب و کار خصوصی، ت. هزینه نظامی و غیر نظامی، ث. هزینه‌های آموزش دولتی در سطح ملی و منطقه‌ای و درآمدهای دولت اختصاص دارد. بر این اساس، هزینه نظامی در دهه ۱۹۷۰ درصد بسیار معناداری از کل بودجه دولت را به خود اختصاص داد. این واقعیت را می‌توان با استناد به توسعه نیافتگی بخش عمومی اسپانیا طی عصر حاکمیت دیکتاتوری (دوره‌ای که هزینه عمومی در سایر کشورهای اروپای غربی رشد مداومی داشت) توضیح داد. طی ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۱، هزینه آموزش به عنوان درصدی از GDP با نوساناتی رشد یافت ولی طی سال‌های بعد کاهش یافت، در ۱۹۷۷ به سطح ۱۹۷۱ رسید و مجدداً بین ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶ کاهش یافت. متعاقباً، تا سال ۱۹۹۱ رشد بالایی پیدا نمود و طی سال‌های بعد هرچند با افت مواجه شد لیکن نهایتاً در مابقی زمان مورد مطالعه افزایش یافت. نویسندگان سپس این آمارها را در قسمت بحث و نتیجه‌گیری به کمک مدل خود-رگرسیون برداری تحلیل می‌کنند.



نتیجه‌گیری مقاله و پیشنهادات آن برای سیاست‌گذاری: مولفان رابطه رشد اقتصادی، مخارج آموزش و مخارج نظامی را برای اسپانیای نیمه دوم سده بیستم تحلیل می‌کنند. مطالعات تجربی قبلی روی قضیه اسلحه در برابر کره تا کنون در سی کشور انجام شده است که اکثر آنها کشورهای اروپایی بوده‌اند و نتایج مختلفی را نشان داده‌اند. مقاله معروف میتز و هوانگ (۱۹۹۱) بین مخارج نظامی و هزینه‌های آموزشی رابطه حاصل جمع صفر پیدا کرد زیرا نشان داد هزینه‌های نظامی در آمریکا بین ۱۹۵۳ تا ۱۹۸۷ موجب کاهش سرمایه‌گذاری و از این رو کاهش رشد عمومی اقتصاد گشته است. نویسندگان با کاربست مدل فوق، این تحلیل را برای اسپانیا در دوره ۱۹۵۰-۲۰۰۰ تکرار کرده‌اند. مولفان تحلیل کمی دقیقی از اثر انتقالی مستقیم و غیر مستقیم افزایش هزینه‌های نظامی بر مخارج آموزشی ارائه می‌کنند. دستگاه سه معادله‌ای میتز و هوانگ به مولفان اجازه می‌دهد اثر مستقیم مخارج نظامی را بر هزینه‌های آموزشی از اثر غیر مستقیم جدا سازند. در اسپانیا هر دوی این آثار منفی هستند که برخلاف تحلیل میتز و هوانگ می‌باشد زیرا آنها هیچ گونه اثر مستقیمی در این مورد در آمریکا پیدا نکردند. این تحلیل تجربی به خصوص نشان‌دهنده اثرات تاخیری یکساله و سه ساله می‌باشد. اثرات تاخیری سه ساله ناشی از اثر مخارج نظامی بر کاهش سطح عمومی سرمایه‌گذاری در کشور است. این نتایج با نتایج یافته شده در سایر مطالعات برای سایر کشورها متناقض است و عواقب منفی مخارج نظامی بر هزینه‌های آموزشی را برجسته می‌سازد و راهکارهای مفیدی برای دست اندر کاران سیاست‌گذاری در اسپانیا ارائه می‌دهد. در عصر افزایش فشار مخارج نظامی بر بودجه عمومی کشور، بدون شک خیلی سخت است که بتوان تعادل بهینه و مناسبی بین مخارج نظامی و رفاهی پیدا کرد که یکی از نتایج آن به حداکثر رساندن کارآمدی بخش دفاعی باشد. با این حال، افزایش مخارج نظامی فراتر از نیازهای امنیت ملی می‌تواند موجب صدمه به سرمایه‌گذاری عمومی و رشد اقتصادی گردد و قابلیت مالی کشور را کاهش داده مخارجی که باید صرف ارتقاء جامعه شود مانند هزینه‌های سلامت و بهداشت را تحت تاثیر منفی قرار دهد. مخارج گزاف نظامی به نوبه خود موجب کندی رشد اقتصادی نیز می‌گردد. بر عکس، سرمایه‌گذاری در بخش آموزش معمولاً تدبیر مفیدی است که می‌تواند موجب تحریک رشد اقتصادی گردد زیرا سرمایه انسانی لازم از این طریق فراهم می‌آید، بدین سان قابلیت‌های مالی و اقتصادی کشور نیز ارتقا یافته و توانایی اجرای سیاستهای مفید افزایش می‌یابد.

### مقاله ششم: انتقال سیاستگذاری از سازمان ملل تا آسه‌آن: موردکاوی قاچاق انسان

نویسندگان: گوانگیو کایو و نانا اویشی<sup>۱۴</sup>

**چکیده:** این مقاله مبحث انتقال سیاستگذاری از سازمان ملل به انجمن ملل آسیای جنوب شرقی (ASEAN) را در مورد قاچاق انسان بررسی می‌کند. در این مقاله فرایندها و مکانیسم‌های انتقال سیاستگذاری از سازمان ملل به یک سازمان منطقه‌ای به لحاظ تجربی تحلیل می‌شود. در کنار و توأم با چارچوب فعلی مبحث انتقال سیاستگذاری که کشور محور<sup>۱۵</sup> هست، نویسندگان از تئوری‌های اقدام جمعی نهادی و رژیم‌های بین‌المللی استفاده می‌کنند. بنا به استدلال آنها، انتقال سیاستگذاری بین سازمان ملل و آسه‌آن در مساله قاچاق انسان فرایندی دو مرحله‌ایست، بدین سان که انتقال از سازمان ملل به دولتهای عضو آسه‌آن شروع می‌شود و در سطح منطقه‌ای بین کشورهای عضو ترکیب می‌گردد. نظام تصمیم‌گیری مبتنی بر اجماع در انجمن آسه‌آن مانع از قرار گرفتن نتایج سیاستگذاری در صدر اولویت‌های ملی کشورهای عضو می‌گردد که می‌توان آن را کمترین مخرج مشترک محسوب کرد. اگر انتقال سیاستگذاری به یاری عبرت گرفتن کشورهای ذی‌نفع از دیگر کشورهای عضو آسه‌آن باشد و رقابت و اجبار در سطح ملی یا منطقه‌ای نیز چاشنی کار قرار گیرد، آن‌گاه می‌توان امیدوار بود که از حداقل مخرج مشترک به سطح بالاتری برسیم. آسه‌آنی‌ها و سایر کشورهای ذی‌نفع در رژیم جلوگیری از قاچاق انسان، برای انتقال سیاستگذاری از روش "انتخاب بهترین مدل قانونی"<sup>۱۶</sup> استفاده می‌کنند که بر اساس مقایسه مزایا و منافع در آسه‌آن و دیگر مکانیسم‌های موجود همکاری در زمینه حل مسائل مرتبط با قاچاق انسان صورت می‌گیرد.

**روش و الگوی تحلیل:** مولفان برای توضیح انتقال سیاست‌های سازمان ملل در سطح ملی کشورهای عضو آسه‌آن، از سه مقوله مفهومی استفاده می‌کنند: عبرت‌آموزی، تقلید آگاهانه، و اجبار. عبرت‌آموزی به فرایند یادگیری منطقی و هدفمندی تصمیم‌گیران از نهادهای خارجی اشاره دارد که برای آن‌ها در حکم بهبود کارآمدی و اثربخشی سیاست‌ها است. بر عکس، تقلید آگاهانه به وضعیت مجذوب شدن یا به تقلید روی آوردن سازمان‌ها از "برچسب‌های زیبا و خوش‌منظر" اشاره دارد که پیروی سیاستگذاران از مدل‌های موفق‌تر و مشروع‌تر خارجی پیش روی تصمیم‌گیران را به دنبال می‌آورد. سومین مقوله، یعنی اجبار به انتقال سیاست به صورت آمرانه و تحمیلی از سوی نیروهای خارجی در نتیجه عدم تقارن قدرت، بهم‌وابستگی منابع، یا "فشارهای اقتصاد جهانی، تغییرات تکنولوژیک و اجماع بین‌المللی" اشاره دارد.

14 - Guangyu Qiao & Nana Oishi

15 - State-Centric

16 - Forum Shopping

مرور اجمالی شواهد عملی: قاچاق انسان در دو دهه گذشته چالشی جهانگستر بوده است. بین ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۴ مجموعاً ۶۳۲۵۱ نفر قربانی قاچاق در ۱۰۶ کشور گردیده‌اند و این در حالیست که تخمین زده می‌شود در سطح جهانی آمارها بسیار بالاتر است و بین ۲۰/۹ تا ۴۵/۶ میلیون در نوسان است. قبل از سال ۱۹۹۶ شباهتی بین سیاستهای سازمان ملل و آسه‌آن در رابطه با قاچاق انسان بلحاظ محتوایی یا اهمیت وجود نداشت. این مساله تا این مرحله به علت فقدان علاقه سیاسی بین اعضا در برخورد با قاچاق انسان در سطح منطقه‌ای، در دستورکار آسه‌آن قرار نداشت. مقامات دولتی شناخت چندانی از این نوع قاچاق نداشتند و انتقال سیاستگذاری از سازمان ملل، عمدتاً توسط فعالیتهای آژانس‌های دولتی که مقصد قاچاق بودند (مانند استرالیا، کانادا، ژاپن و آمریکا) همچنین آژانس‌های سازمان ملل و سمن‌ها صورت می‌گرفت. در مرحله دوم (۲۰۰۳-۱۹۹۷) وضعیت شروع به تغییر کرد. قاچاق در زمره جرایم فراملی (در سطح آسه‌آن) ثبت شد و قاچاق زنان و کودکان در کمیته ویژه کنوانسیون جرایم سازمان‌یافته ملل متحد UNODC قرار گرفت. پس از آن تا ۲۰۰۳ ضرورت همکاری در برخورد با قاچاق انسان بویژه زنان و کودکان مکرراً در هشت سند رسمی عمده آسه‌آن ذکر می‌شد. مرحله سوم، کشورهای عضو آسه‌آن اساساً متعهد به همکاری در برخورد با جرایم فراملی بویژه تروریسم، امنیت دریانوردی، و قاچاق مواد مخدر شدند. تعهد به برخورد با قاچاق انسان در اعلامیه ۲۰۰۴ آسه‌آن علیه قاچاق انسان بخصوص زنان و کودکان که حاوی تدابیر پیشگیرانه بود، مورد تأکید قرار گرفت. مرحله چهارم، که بین ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۷ را شامل می‌شود پیشرفت محسوسی حاصل شد و مقامات آسه‌آن به توافقی که ابزار الزام قانونی علیه قاچاق انسان را فراهم می‌آورد دست یافتند. بدین سان کنوانسیون جامع<sup>۱۱</sup> ACTIP به تصویب رسید و الزام قانونی برای اعضا به وجود آورد.

**نتیجه‌گیری مقاله و پیشنهادات آن برای سیاستگذاری:** مجموعه متنوعی از عوامل انتقال سیاستگذاری همچون موسسات وابسته به سازمان ملل، اشخاص ذی‌نفع دولتی و غیر دولتی از جمله میانجی‌کنندگان همکاری بین سازمان ملل و آسه‌آن در این زمینه هستند. انتقال از سازمان ملل به کشورهای عضو آسه‌آن آغاز می‌شود و سپس در سطح منطقه‌ای ترکیبی از سیاست‌ها ظهور می‌یابد. طی فرایند انتقال، نظام تصمیم‌گیری مبتنی بر اجماع آسه‌آن گاه موجب می‌شود دولت‌های عضو نتوانند کاملاً منافع و اولویت‌های نامتقارن خود را با یکدیگر سازش دهند. با این حال، فرایندهای انتقال (از جمله عبرت‌آموزی، تقلید آگاهانه و اجبار) و انتخاب بهترین مدل قانونی توسط کشورهای عضو آسه‌آن و عوامل انتقال سیاستگذاری (که فوقاً بدان اشاره شد) به تدریج مخرج مشترک اولویت‌های ملی - شاخص حداقل مخرج مشترک - بین اعضای

آسه آن را تغییر می دهند. نویسندگان به صورت موردی، کنوانسیون مبارزه با قاچاق اشخاص به ویژه زنان و کودکان (ACTIP) مصوب ۲۰۱۷ را برای تحلیل این وضعیت انتخاب کرده اند. این در نوع خود دومین کنوانسیون منطقه ای در حوزه مبارزه با قاچاق انسان بعد از اروپا (۲۰۰۵) بود و سنگ بنای همکاری سیاستگذاری بین آسه آن و سازمان ملل به شمار می رود. عبرت آموزی به اتخاذ داوطلبانه سیاستهای سازمان ملل توسط اعضای آسه آن اشاره دارد که تحت تاثیر نارضایتی عمومی آنها از وضعیت موجود و احترام مشترک به ارزش دیدگاههای ملل متحد روی می دهد. قرار دادن قاچاق انسان تحت عنوان جرم فراملی و تصویب ACTIP برای حمایت از کارگران مهاجر دو نمونه از این عبرت آموزیست. در این فرایند، آژانسهای ملل متحد، سمنها و موسسات تحقیقاتی به دولت های عضو کمک کردند ارزش گنجاندن ابزارهای سازمان ملل در چارچوب های آسه آن را بشناسند. این سازمانها یافته های تحقیقاتی خود را واقعیت های تکان دهنده قاچاق انسان را بازتاب می داد، اشاعه دادند و در ایجاد امکانات جدید برای برخی دولت های عضو آسه آن بسیار موثر واقع شدند. فرایند تقلید آگاهانه در ۱۹۹۷ خود را نشان داد زیرا تا این سال هنوز دولت های آسه آن به خوبی به قابلیت های پروتکل مبارزه علیه قاچاق انسان پی نبرده بودند لیکن بخش قابل ملاحظه ای از کشورها پیروی از آن را شروع کردند. صدور اعلامیه ۱۹۹۷ آسه آن در رابطه با جرایم فراملی گواهی بر این مدعاست. به علاوه، هنگامی که مذاکرات بین کشورهای مهاجر فرست و مهاجر پذیر بین سالهای ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ بر سر طرح ACTIP با بن بست روبرو شد، مشخص گردید دستیابی به راه حل مشترک مستلزم آنست که مقامات کشورهای عضو آسه آن در بلند مدت از روحیه ای اجتماعی غیر مواجهه طلبانه ای برخوردار شوند. در این شرایط آژانس های انتقال سیاستگذاری همچون UNICEF, UNACT, ARTIP و ILO<sup>۱۸</sup> به "رقابت سازنده" و تقلید آگاهانه بر اساس سهم بندی، ارزیابی عملکرد و به اشتراک گذاشتن بهترین دستاوردها تاکید داشته اند. اجبار مکانیسم دیگریست که به ارتقا سطح انتقال سیاستگذاری مدد می رساند. در دهه ۱۹۹۰، دیپلماسی فعال استرالیا در برابر "مهاجران قایق سوار" فشاری مضاعف بر اندونزی، مالزی و تایلند گذاشت تا مساله مبارزه با قاچاق انسان را به رسمیت بشناسند. پس از بروز قاچاق انسان حتی در صنعت ماهیگیری و بحران روهینگیا، آمریکا و اتحادیه اروپا تلاش های آشکاری برای ایجاد تغییرات در سیاست این کشورها در راستای حمایت از قربانیان قاچاق در مالزی و تایلند به عمل آوردند. به همین صورت، سنگاپور و بروئی هم پس از افت رتبه خود در گزارشهای مربوطه تصمیم گرفتند اجرای قانون علیه

18 - International Labour Office (ILO); the United Nations Action for Cooperation Against Trafficking in Persons (UNACT)

قاچاق را تشدید کنند. این فشارهای خارجی به آسه‌آن کمک کرد در توسعه سیاستهای منطقه‌ای علیه قاچاق انسان به اجماع برسد. مهمتر آن که، انتخاب بهترین مدل قانونی تاثیر معناداری بر تکامل فرایند انتقال سیاستگذاری باقی گذاشته است. اگر آسه‌آنی‌ها اهمیت مدل قانونی خوب را به مثابه عرصه‌ای مناسب برای همکاری علیه قاچاق انسان بدرستی بازنشناخته بودند انتقال سیاستگذاری از سازمان ملل به آسه‌آن ممکن نمی‌گردید. نمود این قضیه از ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۶ قابل مشاهده است؛ طی این سال‌ها فرایند انتقال به کندی پیش می‌رفت زیرا اعضای آسه‌آن از مدل‌های حقوقی دیگری برای پیشبرد دستورکارهای خود سود می‌بردند. لیکن پس از ۲۰۰۷، تصمیم آنها به حل قضیه قاچاق انسان تحت چارچوب مشترک آسه‌آن به مذاکرات جدی‌تری پیرامون سیاست‌های آسه‌آن و انتقال کامل‌تر سیاست‌های سازمان ملل منجر گردید. دولت‌های بیرون از منطقه، آژانس‌های ملل متحد و سمن‌ها با برگزاری همایش‌های جدید و توسعه دستورکارهای فعلی به نحوی که قاچاق انسان را نیز در برگیرد، "به شکل هماهنگ" انتخاب بهترین مدل حقوقی را رقم زدند. آنها، هم‌نوا با یکدیگر، اعضای آسه‌آن را تشویق کردند امکان‌پذیری و منافع بالقوه همکاری را به رسمیت بشناسند. همیاری آنان در ظرفیت‌سازی حاکی از به رسمیت‌شناخته شدن آسه‌آن به مثابه موثرترین جایگاه همکاری دولت‌های عضو بود. در این مقاله نویسندگان استدلال کرده‌اند که انتقال سیاستگذاری از سازمان ملل به آسه‌آن در وضعیت لزوم اقدام جمعی روی داده است. ترکیب نتایج این انتقال در سطح منطقه‌ای مشروط به همکاری نهادهای آسه‌آن برای برخورد با مشکلات جمعی و مشترک همچنین مشارکت نهادهای خارجی در این زمینه بوده است. ثانیاً، نویسندگان مکانیسم‌های همکاری مختلفی را که اعضای آسه‌آن و دیگر نهادهای ذی‌ربط سیاستگذاری برای پیروی از خط‌مشی‌های ملل متحد برگزیده‌اند را شناسایی کرده و نشان می‌دهند آنها نهایتاً به شکل مبنایی برای همکاری منطقه‌ای و تصویب کنوانسیون‌های الزام‌آور قانونی عمل می‌کنند. نویسندگان به همکاری در عرصه سیاستگذاری بین سازمان ملل و آسه‌آن تاکید گذاشته و به نتایج تجربی مهمی نیز دست یافته‌اند. تحقیقات بسیار محدودی در رابطه با حوزه خاص همکاری در فرایند سیاستگذاری موجود است و نویسندگان تا حدودی موفق شده‌اند نحوه برقراری بین "منطقه‌گرایی" و "چندجانبه‌گرایی" را به ویژه در زمینه مدیریت مسائل جهانی و منطقه‌ای مانند قاچاق انسان توصیف کنند و بدین‌سان به ادبیات موجود پیرامون مزایا و معایب انتقال سیاستگذاری بین سازمان ملل و سازمان‌های منطقه‌ای در مدیریت مسائل جهانی یاری برسانند. چارچوب مفهومی بکارگرفته شده توسط نویسندگان به فهم دقیق‌تر رهیافت‌هایی که می‌توان برای همکاری موثرتر بین این گونه سازمان‌ها بکار گرفت، مدد می‌رساند. با توجه به این که یافته‌های تجربی این مقاله مبتنی بر تنها یک کاوش موردی می‌باشد

بالطبع برای نظریه پردازی و تعمیم در تحقیقات بعدی، به پژوهش‌های مقایسه‌ای وسیع‌تری در رابطه با سازمانها و مسائل دیگر نیاز است. تحقیقات میان‌رشته‌ای بیشتری که بتواند بین مبحث انتقال سیاستگذاری با دیگر مباحث (مانند رژیم‌های بین‌المللی، تعاملات سازمانی و حکمرانی چندسطحی) پیوند برقرار کند، به فهم افزون‌تر ما از همکاری سازمان‌های بین‌دولتی در عرصه سیاستگذاری منجر خواهد شد.

### مقاله هفتم: پدر کجاست؟ بررسی کم توجهی به سیاست‌های جامع و مانع خانواده در انگلستان

نویسندگان: هولی برکت و سارا فوربز

**چکیده:** این مقاله رهیافت‌های موجود در رابطه با تشویق برابری جنسیتی در محیط کار را بررسی می‌کند و در این راستا نویسندگان می‌کوشند موانع اجرای سیاست‌های قانونی طرح‌شده برای افزایش مشارکت پدران در فرزندداری را برجسته سازند. قانون نظام مرخصی یکسان والدین (SPL) در انگلستان برای افزایش برابری جنسیتی در محیط کار و خانه طراحی شده است و نویسندگان این مقاله خصوصاً بر آنند که علت روند کند نهادینه شدن آن را بررسی کنند. ادبیات علمی گسترده‌ای در این رابطه وجود دارد. ادبیات موجود نشان می‌دهند در این زمینه عللی همچون موانع مالی، محدودیت‌های ناشی از فقدان مادر، و اثرات آشکار ترک شغل توسط پدر وجود دارد اما این ادبیات دیگر موانع یا متغیرهای مداخله‌گر را نادیده می‌گیرند. برای بررسی این گونه محدودیت‌ها، نویسندگان با ۷۰ مرد و زن مشمول قانون SPL مصاحبه و موانع جدیدی را در این رابطه شناسایی کرده‌اند مانند: ضعف برقراری ارتباط بین سیاست‌ها در سطح سازمانی، پیچیدگی آشکار اجرای سیاست فوق‌الذکر و انتظارات جامعه از نقش خاص مادر. لیکن نویسندگان اثرات متفاوت این موانع بر گروه‌های مختلف والدین را نیز گوشزد می‌کنند. یافته آنها حاکیست احتمالاً زوجین حرفه‌ای و متخصص، به‌ویژه اگر مادر درآمد بیشتری داشته باشد یا شرکت پدر بیشتر از حقوق یکسان والدین حمایت کند، تمایل افزون‌تری به استفاده از قانون SPL نشان می‌دهند. همچنین موانع پیچیده و چندگانه‌ای که والدین با آنها درگیر هستند، با توجه به سابقه تحصیلی زوجین و فرهنگ محیط کار متفاوت می‌شود. نهایتاً نویسندگان پیشنهادهایی برای ترویج قانون SPL و گسترش برابری جنسیتی در عرصه شغلی برای انگلستان و سایر کشورها ارائه می‌دهند.

**روش و الگوی تحلیل:** از نظر روشی مقاله هفتم با روش‌های زیر محدودیتهای اصلی ادبیات کنونی را نشان می‌دهد: اول آن که موانع بسیار وسیع‌تر اجرای قانون SPL را بررسی می‌کند، دوم آن که چگونگی و چرایی تاثیرگذاری این موانع و محدودیتها بر گروهبندی‌های مختلف زوجین را توضیح می‌دهد و سوم آن که می‌کوشد نقشه راهی برای افزایش استقبال گروه‌های مختلف از این قانون ارائه کند. برای پیشبرد مقاله، نویسندگان ۷۰ مصاحبه عمیق بین ۲۰ سازمان انجام می‌دهند؛ این مصاحبه‌ها نیمه‌نظام‌مند بوده و مبتنی بر گفتگوی محققین و مشارکت کنندگان می‌باشند. نویسندگان همچنین سه گروه هدف با مشارکت‌کنندگانی که مسائل مشابهی را در رابطه با برقراری موازنه بین کار و کودکیاری تجربه کرده‌اند، مشخص کرده‌اند. روش فوق، امکان اعتماد و ایجاد تفاهم بین محققین و گروه‌های مربوط را به وجود آورده و فرصتهایی برای طرح بی‌پرده و آشکار تجربیات مشارکت‌کنندگان و کشف مسائل مشترک به صورت عمیق را فراهم آورده است. روش مزبور همچنین محققین را قادر کرده میزان اجماع و وفاق بین گروه‌های مختلف حول نگرش‌ها و تجربیاتشان نسبت به قانون SPL را بررسی کنند.

**مرور اجمالی شواهد عملی:** مشارکت‌کنندگان در این پژوهش از بین سازمان‌های کوچک و بزرگ از بخشهای خصوصی و دولتی و نواحی جغرافیایی مختلف برگزیده شده‌اند. با اجازه این سازمان‌ها، فرمهای اطلاعاتی توسط اداره توسعه منابع انسانی (HRD) بین مشارکت‌کنندگان توزیع شده است. این افراد صاحب فرزند بوده یا پس از آوریل ۲۰۱۵ موفق به فرزندخواندگی شده بودند و استفاده از قانون مرخصی والدین، مرخصی ویژه مادر، مرخصی فرزندخواندگی یا قانون SPL را انتخاب کرده بودند. نویسندگان همچنین سازمانهای مرتبط با خوداشتغالی را نیز در تحقیق خود لحاظ کرده‌اند. مصاحبه‌ها بین جولای ۲۰۱۷ و جولای ۲۰۱۸ انجام شد. پاسخگویان افراد متخصص، ماهر و نیمه‌ماهر بوده‌اند. داده‌ها پس از جمع‌آوری، با استفاده از نرم‌افزار NVIVO ویرایش و تحلیل شده و برای تفسیر درونمایه‌ای کدگذاری شده‌اند. این روش جدید بوده و قبلاً توسط براون، کلارک و ویک بین ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶ مورد استفاده قرار گرفته است و اکنون نویسندگان داده‌های خود را بر این اساس مورد تحلیل قرار داده‌اند. شواهد عملی قسمت بحث و نتیجه‌گیری مقاله مورد بحث تفصیلی‌تری قرار می‌گیرد.

**نتیجه‌گیری مقاله و پیشنهادات آن برای سیاستگذاری:** در بخش یافته‌ها، پژوهش‌گران از چندین مانع یاد کرده و هرکدام را توضیح می‌دهند که به صورت فهرست وار می‌توان از این موانع چنین یاد نمود:

### ۱- موانع استفاده از قانون

۱- الف- موانع مالی: اولاً فقط ۲۵٪ سازمانهای انگلستان حقوق والدین را برای دو هفته افزایش می‌دهند و قانون نظام پرداخت یکسان حقوق والدین ShPP توسط همه سازمان‌ها اجرا نمی‌شود. ثانیاً بسیاری سازمانها حقوق مادر را افزایش می‌دهند ولی قانون ShPP را اجرا نمی‌کنند که همین امر به نادیده گرفتن قانون SPL توسط والدین منجر می‌شود و لذا باعث می‌شود مادر مرخصی گرفته و از حرفه تخصصی‌اش فاصله می‌گیرد. بدین‌سان، سازمان‌هایی که قادر به افزایش حقوق نیستند جلوی اجراء قانون SPL را می‌گیرند.

۱- ب- موانع فرهنگی: که به انتظارات مختلف از مادر و پدر در رابطه با فرزندپروری باز می‌گردد. در این رابطه نویسندگان اولاً به انتظارات خاص جامعه از مادر در مقایسه با پدر در امور ویژه‌ای که به مادر مربوط است اشاره می‌کنند برای مثال، دوران شیردهی، عشق و محبت مادری، لزوم مراقبت دائمی مادر از کودک، ضرورت حضور خاص مادر در منزل در کنار کودک و ... ثانیاً از دیدگاه ۵۰٪ مصاحبه‌شوندگان، از پدر انتظار می‌آورد نان‌آور اصلی خانواده باشد و کار مادر در درجه دوم اهمیت قرار دارد.

۱- پ- موضع‌گیری والدین: داده‌های نویسندگان نشان می‌دهد بسیاری مادران قویاً مخالف گذاشتن بیشتر مسئولیت‌های کودک به عهده پدران هستند و از پیرامون درباره گزینه‌های دیگر کودک‌یاری و یا اجرای قانون SPL خودداری می‌کنند و این رویه را لازمه "مادر خوب" بودن می‌دانند. البته مواردی بر خلاف این رویه نیز در بین مادران دیده می‌شود. این موضع‌گیری در بین پدران نیز مشابهت‌هایی دارد.

۱- ت- موانع قانونی: شواهد کلی بین پاسخگویان وجود دارد که سیاست SPL را پیچیده و فاقد طراحی شایسته دانسته این مساله را موجب تشویق موضع‌گیری‌های شخصی والدین می‌دانند. نویسندگان این مساله را حاصل ضعف در برقراری رابطه بین سیاستهای خانواده و فهم قانون SPL دانسته و برقراری توازن بین انعطاف‌پذیری و پیچیدگی بین قوانین را راه حل مناسبی می‌دانند.

۱- ث- موانع سازمانی: داده‌های نویسندگان حاکی از عدم اطلاع کافی مدیران سازمانی و متخصصین مربوطه با قانون SPL حکایت دارد که باعث می‌شود نتوانند کارکنان را به استفاده از این قانون به نحوی که منطبق بر شرایط خانوادگی‌شان باشد، هدایت کنند. لذا انعطاف‌پذیری لازم از سوی خانواده‌ها، هنگام اجرای قانون از بین می‌رود. همچنین فرهنگ محیط کار به خصوص دیدگاه‌های همکاران درباره دخالت پدر در وظایف خانه‌داری و بچه‌داری مانع مهمی محسوب می‌شود و طبق بررسی نویسندگان در بین کارکنان غیر متخصص این فرهنگ شایع‌تر



است. بنابراین سازمان‌ها باید درباره نحوه حمایت بهتر از بازگشت فرد به کار برای تمام والدین تصمیم‌گیری کنند.

۱-ج- موانع ارتباطی: اندک سازمان‌هایی در انگلستان فعالانه اجرای داخلی SPL را تشویق می‌کنند در عین حال تعداد کمی از افراد متخصص و دارای تحصیلات عالی از این قانون استفاده می‌کنند اطلاعات خود را در اختیار همکاران و دوستان قرار می‌دهند ولی بیشتر افراد از این سیاست آگاه نیستند. این عدم برقراری ارتباط بین کارکنان باعث عدم آشنایی بسیاری از آنان با حقوق خود گردیده و یکی از موانع اجرای قانون مزبور می‌باشد.

## ۲- متغیرهای تاثیرگذار بر موضع‌گیری افراد

نویسندگان در بین گروه‌های مختلف متغیرهای آشکاری را تشخیص می‌دهند که به خصوص به چهار عامل همپیوند با یکدیگر ارتباط دارند: وضعیت اجتماعی-اقتصادی والدین یا شغل آنها، سطح آموزش و اطلاعات آنها، پس‌زمینه قومیتی آنها و فرزند چندم بودن آنها. از نظر نویسندگان، فرزند باید محور هرگونه تغییر سیاستگذاری قرار گیرد. تحقیقات نشان می‌دهند اگر پدر واکنش عاطفی مثبتی به پرستاری و مشارکت بیشتر در امور فرزندداری نشان دهد، کودک از منافع بسیاری برخوردار شده و رشد و پرورش بهتری را تجربه خواهد کرد و با کاربست قانون SPL گام موثری در این زمینه برداشته خواهد شد. همچنین نویسندگان به مساله افسردگی مادرانی که هنگام کودکیاری احساس می‌کنند اشاره می‌نمایند. لذا قوانین باید برابری جنسیتی را در امر رشد و تربیت کودک مد نظر قرار دهند. نویسندگان معتقدند برای رفع مسائل و موانع مالی بر سر راه اجرای قانون دولت نیز باید مداخله کند، مقداری بار مالی را به عهده گرفته و انگیزه‌هایی مانند کاهش مالیات برای شرکتها در جهت تشویق اجرای SPL به وجود آورد. نویسندگان همچنین تقاضای معناداری برای تعمیم هر چه بیشتر قانون مزبور به صورتی که شامل حال والدین دارای مشاغل آزاد نیز بشود، یافته‌اند. برای نمونه، پدران دارای مشاغل آزاد عموماً و فوراً پس از تولد/فرزندخواندگی، مشارکت اندکی در فرزندداری دارند زیرا ناگزیرند به دلایل مالی فوراً به سر کار برگردند. لذا شایسته است قانون به گونه‌ای اجرا گردد که این دسته پدران و مادران نیز از آن بهره‌مند گردند. در جمع‌بندی نهایی، نویسندگان معتقدند کلیشه‌های جنسیتی اهمیت خود را در جامعه حفظ کرده و اساساً سیاستگذاری‌ها را خصوصاً در رابطه با امر شیردهی یا استفاده از قانون SPL تحت تاثیر منفی قرار می‌دهند. در عین حال، سیاست SPL برای راحتی مادر ایجاد شده که به مادر اجازه مرخصی داده و جلوی غیبت طولانی مدت پدر در مراقبت از کودک را می‌گیرد. به علاوه، آنها مسائل عمده‌ای که بسیاری سازمانها با اجرای SPL دارند را شناسایی

کرده‌اند؛ مدیران و متخصصین منابع انسانی دانش محدودی از این سیاست دارند و اسناد سازمانی در این رابطه در بهترین حالت محدود می‌باشند.